

یادداشت

به بهانه آسیب تخریبی به خانه تاریخی تومانیان سبزوار

حلقه مفقوده حفاظت از میراث تاریخی ایران

سیدکامران یکانگی

عضویت علمی دانشگاه

هر بنای تاریخی، علاوه بر سند مالکیت، حامل بخشی از حافظه جمعی و هویت یک ملت است. مسئله زمانی آغاز می‌شود که نظام حقوقی، مالکیت خصوصی را به روشنی شناسایی می‌کند، اما برای حفاظت مؤثر از ارزش تاریخی بنا، میان ثبت، مدیریت شهری، تأمین مالی و مسئولیت نهادی فاصله باقی می‌ماند. ایران در حوزه میراث فرهنگی با کمبود مطلق قانون مواجه نیست. از قانون حفظ آثار ملی مصوب ۱۳۰۹ تا مقررات کفبری مربوط به تخریب آثار تاریخی و قانون حمایت از مرمت و احیای بافت‌های تاریخی- فرهنگی مصوب ۱۳۹۸ مجموعه درخور توجهی از قواعد حمایتی وجود دارد. مسئله اصلی، فاصله میان ثبت اثر و صیانت واقعی از آن است. نخستین ضعف، غلبه نوعی «ثبت‌محوری» است. درحالی‌که ثبت باید آغاز فرایند حفاظت باشد، گاه به نقطه پایان مأموریت تبدیل می‌شود. ماده ۵۵۸ قانون مجازات اسلامی، تخریب آثار ثبت‌شده ملی را جرم می‌داند، اما بسیاری از بناهای واجد ارزش تاریخی، پیش از تکمیل فرایند ثبت، در وضعیتی مبهم قرار دارند. این فاصله می‌تواند به یک منطقه خاکستری حقوقی تبدیل شود. راه‌حل، پیش‌بینی سازوکاری روشن برای حفاظت موقت از بناهایی است که ارزش تاریخی آنها توسط مرجع تخصصی احراز شده، اما ثبت نهایی‌شان هنوز انجام نشده است. ارزش تاریخی یک بنا نباید در فاصله میان دو مرحله اداری از بین برود. مسئله دوم، پراکندگی مسئولیت است. حفاظت از میراث، وظیفه وزارت میراث فرهنگی نیست. شهرداری‌ها، وزارت راه و شهرسازی، سازمان ثبت اسناد، شوراهای شهر و سایر دستگاه‌های عمومی نیز در این چرخه نقش دارند. از منظر حقوق عمومی، حفاظت از میراث یک وظیفه میان‌بخشی است و باید مسئولیت هر نهاد در آن صریح، قابل سنجش و قابل پیگیری باشد. در همین چارچوب، باید میان رفع خطر و رفع بنا تفاوت قائل شد. خطر ناک یا فرسوده‌بودن یک بنای تاریخی نباید به‌طور خودکار به معنای مجبور تخریب آن باشد. استحکام‌بخشی، مهاربندی، مرمت اضطراری و احیا باید پیش از تخریب بررسی شوند. مسئله سوم، تعارض میان حقوق مالکانه و منفعت عمومی است. اگر از مالک یک بنای تاریخی انتظار حفاظت داشته باشیم ولی تمام هزینه آن را بر دوش او بگذاریم، نظام حقوقی عملاً زمینه تعارض میان مالک و میراث را ایجاد می‌کند. تسهیلات مرمت، معافیت‌های مالیاتی و عوارضی، امکان بهره‌برداری اقتصادی سازگار، زمین معوض و سایر ابزارهای جبرانی می‌توانند مالک را از «طرف محدودشده» به شریک حفاظت تبدیل کنند.

از سوی دیگر، اطلاعات میراثی باید مستقیم به سامانه‌های ثبت، شهرسازی و صدور مجوز متصل شود. نباید امکان داشته باشد ملکی تاریخی وارد فرایند تخریب، نوسازی یا تغییر کاربری شود، بی‌آنکه ارزش تاریخی آن در همان مرحله نخست مشخص شود. ایجاد یک سامانه یکپارچه هشتاد میراثی می‌تواند از بسیاری از تعارضات و خسارات پیش از وقوع جلوگیری کند. ایران امروز بیش از تصویب قوانین پراکنده جدید، به یک معماری یکپارچه حفاظت نیاز دارد. شناسایی زودهنگام، حمایت موقت، تعیین جرم، اتصال اطلاعات میراثی به کاداستر و سامانه‌های شهری، تعیین روشن مسئولیت دستگاه‌ها، جریان حقوق مالکانه و پاسخ‌گویی در برابر ترک فعل، در نهایت، تعداد آثار ثبت‌شده به‌تنهایی نمی‌تواند شاخص موفقیت سیاست میراث فرهنگی باشد؛ باید برمسید چند اثر در معرض خطر پیش از تخریب شناسایی شده‌اند، چند بنا مرمت شده‌اند، چند مالک حمایت دریافت کرده‌اند و چند تصمیم شهری به دلیل ملاحظات میراثی اصلاح شده است. از «ثبت اثر» باید به «مدیریت چرخه حیات اثر» عبور کنیم. میراث تاریخی متعلق به گذشته است، اما مسئولیت حفاظت از آن کاملاً متعلق به امروز است. حلقه مفقوده نیز دقیقاً همین‌جاست: تبدیل ثبت به مصادات، محدودیت به مشارکت، مسئولیت پراکنده به پاسخ‌گویی نهادی و حفاظت واکنشی به حفاظت پیشگیرانه.

چالش اخلاقی جعبه سیاه

علیرضا دقیقی

وکیل پایه‌یک دادگستری

جعبه سیاه به وضعیتی گفته می‌شود که در آن الگوریتم‌های یادگیری ماشین به گونه‌ای عمل می‌کنند که حتی سازندگان آنها نیز نمی‌توانند منطق دقیق رسیدن به یک خروجی را به طور کامل توضیح دهند. این پدیده صرفاً یک مشکل فنی نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از چالش‌های اخلاقی عمیق را در سامانه عدالت ایجاد می‌کند.

۱. **حق بر توضیح و کرامت انسانی:** یکی از بنیادی‌ترین چالش‌های اخلاقی، محروم‌شدن فرد از فهمیدن «چرای تصمیم است. وقتی قاضی یا هیئت آزادی مشروط براساس خروجی یک سامانه جعبه سیاه حکم می‌دهد و نمی‌تواند بگوید با کدام متغیرها و با چه وزنی به آن نتیجه رسیدند، فرد در موقعیتی قرار می‌گیرد که نه می‌تواند استدلال را درک کند و نه آن را به طور مؤثر به چالش بکشد. این وضعیت با اصل احترام به کرامت انسانی و حق مشارکت معنادار در فرایند قضائی در تضاد است. انسان از «سوزه» فعال به «موضوع» منفعل تصمیم‌گیری تبدیل می‌شود.

۲. **پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری:** در سامانه جعبه سیاه، زنجیره مسئولیت‌پذیری می‌شکند: قاضی می‌گوید «ابزار این را گفته»، توسعه‌دهنده می‌گوید «مدل پیچیده است و قابل توضیح کامل نیست»، نهاد خریدار می‌گوید «ما فقط از ابزار تأییدشده استفاده کرده‌ایم». نتیجه این است که هیچ‌کس به طور واقعی مسئول پیامدهای تصمیم نیست. این وضعیت اخلاقی نگران‌کننده است، چون اصل پاسخ‌گویی را که از ارکان حاکمیت قانون است، تضعیف می‌کند.

۳. **پنهان‌سازی و تقویت تبعیض:** جعبه سیاه امکان پنهان‌ماندن سوگیری‌های ساختاری را فراهم می‌کند. بسیاری از متغیرهای استفاده‌شده در ابزارهای پیش‌بینی خطر تکرار جرم (مانند سابقه دستگیری، محل سکونت یا وضعیت خانوادگی) خود محصول تصمیم‌های قبلی پلیسی و اجتماعی هستند. چون منطق داخلی سامانه قابل مشاهده نیست، این سوگیری‌ها نه شناسایی می‌شوند و نه اصلاح. در نتیجه سامانه نه‌تنها بی طرف نیست، بلکه الگوهای تبعیض‌آمیز موجود را بازتولید و تقویت می‌کند. این امر مستقیماً اصل برابری در برابر قانون را نقض می‌کند.

۴. **فرسایش اعتماد عمومی و ...:** شفافیت یکی از منابع اصلی مشروعیت قضائی است. وقتی مردم احساس کنند تصمیم‌های مهم زندگی‌شان (زندان، آزادی مشروط، طبقه‌بندی امنیتی) از طریق سامانه‌هایی گرفته می‌شود که حتی قضات هم آن گونه که باید بر آنها مشرف نیستند، اعتماد به عدالت به‌تدریج فرسوده می‌شود. این فرسایش اعتماد یک حلقه بازخورد منفی ایجاد می‌کند: کاهش اعتماد در نتیجه کاهش همکاری با نهادهای قضائی و افزایش فشار برای استفاده از فناوری‌های کارآمدتر (و اغلب مبهم‌تر) و نهایتاً تشدید بی‌اعتمادی.

۵. **تبدیل شفافیت به نمایش:** یکی از چالش‌های ظریف اخلاقی، ظهور «شفافیت نمایشی» است. شرکت‌ها یا نهادهای ممکن است گزارش‌های کلی، نمودارهای ساده یا توضیح‌های سطحی ارائه دهند که ظاهر شفافیت را ایجاد می‌کند، اما اطلاعات واقعی و قابل استفاده برای چالش حقوقی در اختیار قرار نمی‌گیرد. این نوع شفافیت نمایشی خطرناک‌تر از ابهام آشکار است، چون احساس کاذب اطمینان ایجاد می‌کند و مانع از اصلاح واقعی می‌شود.

یادداشت کامل را در سایت شرق بخوانید

www.sharghdaily.com

چهارشنبه

۱۴۰۵

سال بیست‌وسوم | شماره ۵۴۸۲

قربانیان اسیدپاشی از جراحی‌های مکرر، از دست دادن شغل و خانه‌نشینی و نگاه‌هایی می‌گویند که حادثه را هر روز به یادشان می‌آورد

زخم‌های ناتمام



نورپناه تومانیان، قربانی اسیدپاشی

اولین سؤال‌شان این بود که چه اتفاقی برای صورت افتاده، حتی برای انجام ساده‌ترین کارهای روزمره مجبور بود درباره حادثه توضیح بدهد؛ از خرید نان تا حضور در مدرسه و تلاش برای پیداکردن شغل. حتی یک بار برای شغل فروشنده‌گی فقط به صورتش نگاه کردند و گفتند نمی‌توانیم به تو کار بدهیم. همین برخوردها بیشتر از خیلی چیزهای دیگر درد دارد».

این مادر میانسال درباره خودش می‌گوید؛ از زندگی با بدنی آسیب‌دیده از اسید: «تمام صورت‌کم، یک دستم و بخش‌هایی از بدنم آسیب دید. چشم‌هایم هم در وضعیت بسیار بدی قرار گرفتند و پزشکان می‌گفتند ممکن است نیاز به تخلیه چشم داشته باشم. بینایی‌ام خیلی کم شده، اما خوشبختانه چشم‌هایم تخلیه نشد. تا مدت‌ها زخم‌هایمان تازه بود و مرتب تحت درمان و عمل قرار می‌گرفتیم. بعضی تصمیم‌های پزشکی هم برای ما عوارض بیشتری ایجاد کرد. مثلاً آسیب ابروی دخترم خیلی زیاد نبود، اما بعد از یک اقدام درمانی، بخش بیشتری از ابرو از بین رفت. به همین دلیل همیشه می‌گویم برای چنین آسیب‌هایی نباید عجلانه تصمیم گرفت و دوباره وضعیت آن قسمتی تغییر می‌کند. یعنی ممکن است یک عمل انجام بدهی و مدتی بعد دوباره نیاز به جراحی داشته باشی. سال ۸۹ هزینه درمان صورت‌م حدود ۱۰۰ میلیون تومان شد. خانه پدرم آن موقع حدود ۷۰ میلیون تومان قیمت داشت. تمام پولی که داشتیم، قرض‌هایی که گرفتیم و وسایلی که فروختیم، صرف درمان شد. در نهایت خانه هم فروخته و آسیب مالی به کل خانواده وارد شد. حتی آسیب غیرمالی هم داشتیم. بعد از این ماجرا خواهرم خواستگاری داشت که وقتی متوجه شد صورت من با اسید سوخته، مراسم را به هم زدند».

و وجود چالش‌های زندگی «م» بعد از اسیدپاشی، پرونده بدون اعمال مجازات بسته شد. او ادامه می‌دهد: «در دوره‌ای، افرادی به عنوان واسطه برای حل‌وفصل پرونده وارد ماجرا شدند و قرار بود در ازای رضایت خانواده طرف مقابل، هزینه‌های درمان تأمین شود. مهم‌ترین مسئله برای من این بود که هرچه زودتر بینایی‌ام را به دست بیاورم. پزشکان گفته بودند ممکن است بینایی‌ام را از دست بدهم. به همین دلیل دنبال این بودم که پول درمانم تأمین شود و بتوانم سریع‌تر درمان را ادامه بدهم. در نهایت رضایت داده شد، اما بعد از آن، هزینه‌های درمانی به ما پرداخت نشد؛ چون متن رضایت‌نامه را لحظه آخر تغییر داده بودند. من که نمی‌توانستم ببینم، پدرم هم نسخه آخر را ندیده امضا کرد. از سال ۹۳ تا حدود سال ۹۷ پیگیری کردیم تا پرونده را دوباره از جنبه عمومی به جریان بیندازیم. در نهایت حکمی صادر شد که مجازات تعیین‌شده برای متهم به پرداخت جریمه نقدی محدود شد و این خانم به زندان نرفت». او درباره وضعیت کارش می‌گوید: «برای اینکه بتوانم روی پای خودم بایستم، تلاش کردم مهارت‌هایی یاد بگیرم. آموزش‌های مربوط به کار با رایانه، تلفن همراه و برخی مهارت‌های مرتبط با نابینایی را دنبال کردم ولی درآمد‌ها بسیار کم است».

به صورت‌نگاه می‌کنند و خدا را شکر می‌کنند

۱۵ سال از آن روز می‌گذرد که جنونی لحظه‌ای، زندگی خانواده را زیرورو کرد. خواهر همسر با بیماری روان‌پزشکی «جنون» برای شرکت در یک مراسم خانوادگی، از بیمارستان مرخص شد و در همان چند روز، یک روز صبح اسید را به سمت «م» و دختر ۱۴ساله‌اش پاشید. به‌دنبال این اتفاق، بخش قابل توجهی از پوست صورت، دست و بدن آنها از بین رفت. این مادر میانسال از رنج پدرش می‌گوید که بعد از این ماجرا تاب نیاورد و جان باخت: «وقتی از بیمارستان مرخص شده به چشم دیدم که خواهرانم پیر شدند. پسرکم کلاس اول ابتدایی بود و لای‌لایه موهایش موی سفید پیدا می‌کردم. تا این اندازه همه تحت تأثیر قرار گرفته بودند». او ادامه حرف‌هایش را می‌گوید: «آسیب جسمی یک طرف ماجرا بود و آسیب روانی طرف دیگر. نبی‌ی از صورت دخترم آسیب دید و شاید یکی از آزاردهنده‌ترین چیزها برایش این بود که مردم بدون اینکه ارتباطی با او داشته باشند،